

تا امثال آن پی برد مشا به در اهل مشرقان نمایند
 که کلا اقصی قبل و او با م از بسیل مالک انام دور نمود
 اگر از علامات و اخبار و شرائط موهوم که در دستشان
 بود چشم می پوشیدند و بعین او مشا به می نمودند البته
 با نور وجه الهیه و ظهورات تجلیات ربانیه فائز میشدند
 امر آن نفوس سهلت در اهل بیان قف کر نماید مع
 آنکه مشا به نمودند آنچه از قبل در دست داشتند موهوم
 صرف بوده و یک بیان از بیانات الهیه را از ذکر
 قیامت و ساعت و صراط و میزان و حشر و نشر
 و قائم و ظهور آن کما هو حشر ادراک ننموده چنانچه
 قرنها و عهد ما عابد موهوم من عین شعور بودند و
 خود را اعظم و اکبر و از بد و اتقای کل من علی الارض
 میسر دهند مع ذلک بحجیات اخیری الیوم بعضی از
 کواختر حیوان رحمانیه و بحر علم صمدانیه محروم مانده اند
 اقل هم ولو فائز هم و اگر بکلمه الهیه که ذکر شد عمل نمیدهند

ابد محتجب میمانند بکواهی دوستان حق چشم
 او ملاحظه کنید چه که بغیر چشم او او را نخواهید دید
 و نخواهید شناخت اینست کلمه حق که از مطلع
 بیان رحمن ظاهر و مشرق گشته طوبی للعارفين
 و طوبی للتاظرین و طوبی للمستقیمین و طوبی
 للمخلصین و طوبی للفائزین الیوم اقیاب
 جهاتنا به حقیقت در کمال ضیاء و نور مشرق
 و ظاهر و سماء عرفان با نجم حکمت و بیان فرین
 و مشهود طوبی از برای نفوسیکه بصیر خود توجه
 نمودند و بان فائز گشتند و ما اردنه من شمس عطاء
 زنگ این سببی معلوم و واضحست که شأن عنقی
 متعال اعطاء بوده و خواهد بود بهیچ قسم انجبا
 بخواهند عطا میفرماید آسمان و زمین و آنچه
 در اوست مخصوص اجنای او خلق شده که ذلک
 جری من لهتم الاعلی اذ تحرك علی اللوح بان

زبک المحرک اعلم بحکیم مطمئن باشیدی که تحت
 محافظت الطاف مالک انام بوده و انشاء الله خواهد
 بود و آنچه مصلحت داند البته معسول دارد چه که
 از او محسوبید و با و فسوب اگر در امثال این امور
 تعویق رفته و یا تاخیر شده نظر بکمت بالغه الهیه بوده
 و خواهد بود از بعد محزون مباشید چه که لایق
 الوجه از اهل شرب محسوبید و آنچه کند که شرو صلا
 در مطلع ایام ازید مالک انام آسایدید و بیان
 فایز شید قد کتبنا لمن استقام علی الامر و استقام
 عما سواه اجر من قام لدی الوجه فی الشیخ الاشراف
 نسئل الله ان یسقیک ریح لهرور و یسبغک
 الی مقام تطیر فی کل الاجیان باجنحة الروح و
 الریحان الی هو آء مجتبه زبک الرحمن انه لهو المقدر
 القدر این مناجات را مداومت فرماید قل
 سبحانک یا الهی و مقصودی و رجائی و محبوبی

تری ان نفحات و حیک جنبستی الی الفی الطافک و
 فوحات الهامک قلبتنی الی شطرموا هبک و نداء
 مطلع امرک یقیننی فی ایامک اذ انیا الهی اقبل لی
 بتامی منقطعاً عن سویک و قائماً لدی باب فضلك
 الذی فتحته علی من فی الارض و السماء استمدک
 بکلماتک الی هب سحرت الکائنات و تحرک بها
 الممکنات و بها سمیت الموحیدین کوثر لقائک
 و المخلصین حسیق و صالک ثم ما بسک الی
 اذ ظهر لظهور الغیب المکنون و الکثر المحزون ان تجلنی
 فی کل الاحوال ذاکراً بذکرک و ناطقاً بشنائک
 و طائرأ فی هو آء عسرفانک و سائرأ فی مالک
 امرک و اقدارک ای رب قد سرعت الی ظلمک
 و توجهت الی وجهک لا تمنعنی عن فرات حرمک
 و لاعن بحر عطانک یشهد کل جوارحی بهیمنتک
 علی الاشیاء و قدرتک علی من فی الارض

والثناء قد رلى ما يحبلى فارغاً عن دونك
 لا شاهد نفسى اية تجريدك فى مملكك وبرهان يقينك
 فى بلادك ثم اقض لى يا الهى ما اردته من سماء
 جودك وسحاب كرمك انت الذى احاط
 احسانك من فى الامكان وفضلك من سنة
 الاكوان ثم اختر لى يا الهى ما ينفعنى فى الدنيا و
 الاخرة انتك انت المقدر على ما تشاء وانتك
 انت اعلم الخبير واسئلك يا مالك الوجود
 ومرتبى الغيب والشهود ان تغسنى فى كل الاحوال
 فى بحر رضائك لاكون مریداً بارادتك ومحرماً
 بشيئتك وناظراً بارادتك لى من افعالك
 اى ربت قد تمسك بى بل حبك انتك ان يحببى
 من الذين طافوا حول عرشك بدوام جبروتك
 وملكوكتك وعزتك يا اله العالمين ومقصود
 العارفين بذمبلى ورجائى واطلى ومناى

انت الذى امرتنى بالذعاء وضمنت الاجابة فتعجب
 لى ما اردته سجودك وكرمك وفضلك واحسانك
 انتك انت المعطى الباذل لم تمنع المتعالى الغفور
 الرحيم اى ربت صل على لبيمان من اهل البهاء الذين
 استقروا على فلكت الاستقامة بامرک و
 سلطانك وسفينته البثوت بقدرتك واقدارك
 وايدتهم على انظهار امرک بين برتيتك وابرار بطنتك
 بين عبادك انتك انت المقدر لعليم الحكيم
 باسمه محببى عالميك

يوم يوم الله است وكل ما سواه جهسى وعظمت واقدار
 او كواه بعضى شناخته وكواهى داده وبرخى كواهى
 سد هند ولكن اورا شناخته اند شكى بنوده و نيت
 كه كل در حقيقت اوليه لعبر فان الله خلق شده اند
 من فاز بهذا المقام قد فاز بكل الخير و اين مقام بسيما
 عظيم است بشاينكه اگر عظمت آن تمامه ذكر شود

اقلام امکانیه و اوراق ابداعیه کفایت ننماید و ذکر
 این مقام را با بنحوا نرساند طوبی از برای نفسیکه
 در یوم الله بعرفان مظهر امر و مطلع آیات و مشرق
 ظهورات الطافش فائز شد اوست از مقتدین
 و مقربین و مخلصین اگر چه بنفیتام در خود او بشانی
 مستور باشد که خود او هم ملتفت نباشد و لکن
 طهور آن را وقتی مقرر است مشاهده مناسبت بسیار
 از ناسیکین که از رب العالمین محروم مانده اند و چه
 بسیار از تارکین که باین فیض عظیم فائز گشته اند
 چنانچه در اعصار قبل شنیده اید مثلاً تا ببقاء
 مختار فائز شد و عالم که خود را از اخبار و اجبار
 میدانست محروم ماند قدری تفکر در کلیات
 منزل آیات نماید تا از حسیق صافی که در آن
 مکنونست بیاشاید چه بسیار از عصاة که از بلج
 رحمت رحمن مرور نمود و ایشان را ظاهراً هر وقت

فرمود چه مقتدر از عالمین و آملین که بهوانای خسته
 تمسک جستند و از شرط احدیه ممنوع و محروم مانند
 امر در قبضه قدرت سلطان مقتدر راست نعل است
 ان یوفق الکمل علی ما یحب و یرضی مشاهد در علما
 فرقه شیعه نمایند که خود را اعلی و اعظم و حل و کل
 از سایر امام میشردند و بعد از هبوب اریح
 امتحان و ظهور جمال حسن بوی از مکن قرب
 و لقا بعید مانند و از کون حضور و وصال نایب
 خود را بهترین خلق میشردند و پست ترین آن
 نزد حق مذکور و مع ذلک شاعر شده و نیستند
 نیکوست حال کسیکه از اراده و رضا و مشیت خود
 بکلمه الهیه طاهر شد و باراده مراد عالمیان پوی
 اوست از جوهر حلق نزد حق متعال ای
 مقبل الی الله بعضی از عباد عبده هوی بوده و
 هستند و بعضی عبده اقوال چنانچه مشاهده شد

که چه مقدار از کتب در اثبات حق نوشتند و لیالی
 و ایام بذكر او مشغول بودند مع ذلک حرفی از بیانات
 حق را در آن ننمودند و بفرقه از بحر علم رحمن فائز
 نشدند قدر این ایام را بدان لعسری کمالات
 عین الابداع شبها و حق را مقدس از کل
 مشاهده کن اوست مجلی بر کل و مقدس از کل
 اصل معنی توحید اینست که حق و حده را همیسن
 بر کل و مجلی بر مایای موجودات مشاهده نمایند
 کلا قاعه با و مستمدا از او دانید اینست معنی توحید
 و مقصود از آن بعضی از موهبتین با و با هم خو جمیع
 اشیا را شریک حق نموده اند و مع ذلک خود را
 اهل توحید شمرده اند لا و نفسه الحق آن نفوس اهل
 تقلید و تقلید و تحدید بوده و خواهند بود توحید
 آنست که یک را یک دانند و مقدس از اعدا
 شمرند نه آنکه دو را یک دانند و جوهر توحید

آنکه مطلع ظهور حق را با غیب مبینع لایدرک یک
 دانی باین معنی که افعال و اعمال و او امر و نوبی
 او را از او دانی بر عنیه فضل و صل و ذکر و اشاره
 اینست سی مقامات مراتب توحید طوبی لمن فاز به و
 کان من الرآخین در این مقامات بیانات لایحده
 از قلم اعلی جاری و نازل باید انشاء الله در صد
 آن باشد که بیانات عربیه و فارسیه که در این
 ظهور احدیه از مطلع آیات الهیه نازل شده بقدر
 قوه جمع نمایند و مشاهده کنید لغری بفتح من کل
 کلمه علی قلبک باب علم و الحکمة ان ربک لهما لعلم
 الحکیم لذا در این لوح مختصر نازل شده بدین
 فضله علیک اشکر ربک فی ایاکم بهذا الفضل
 المبینع نفوسیکه از این کاس آشامیده اند
 و باین مقام اعلی و رفرف اسنی فائز گشته اند
 کلمات ناس در ایشان تأثیر نماید و اشارت

نفسانیه آن نفوس را از شاطی بجر احدیه منع بخند
 و اینکه بعضی از افتتانات و امتحانات لغزیده
 و میگذرد آن نفوس فی الحقیقه با نیت تمام فائز شده اند
 مثلاً اگر شخصی ندای و رقارانی الحقیقه استماع نماید
 البته غیبی حق حیوانات از او ممنوع نشود در این مقام
 کلمه از مصدر فضل و مطلع رحمت کبری بر تو العا
 میسنائیم تا از اعراض و اعنماض عباده من فی
 البلاد و امتحانات قضائیه و افتتانات محدثه
 از صراط احدیه بازمانی و بدوام ملک و ملکوت
 برام و حب مالک جبروت ثابت و مستقیم مانی
 و آن کلمه کلمه ایست که لم یزل و لا یزال در کتب الهیه
 ظاهر و باطنا بوده و آن ایست که میفرماید یفعل الله
 ما یشاء و یحکم ما یرید اگر نفسی بعبرفان حق فائز شد
 و او را یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید فی الحقیقه نیست
 دیگر از هیچ فتنه ممنوع نشود و از هیچ حادثه مضطرب

نگردد او است شارب کاس طمینان و است
 فائز بمقام ایقان طوبی لمن شرب و فاز و یل
 للبعیدین قدری تفت کرمانا از لال سسال
 بیان مالک مبدء و معاد بیا شامی و چون طبر
 روحانی خفیف شوی و بهوا بای قد معنی نوی
 پرواز کنی و اگر نفسی با نیت تمام فائز نشود از اهل
 حق محسوب نبوده و نخواهد بود و فوز با نیت تمام
 بغایت حق سهل و آسان بوده مع ذلک اکثر فی فائز
 شده اند الا من شاء ربک المقدر است بر
 چنانچه مشاهده شد بعضی از نفوس ادعای عرفان
 نموده اند و در ظاهر با ایم الله و عرفان آن
 فائز و مع ذلک با امری از امور با فضل با خلیفین
 راجع شده اند بعضی من سمع ندائی و وجد سر
 صدا و بیانی لمن تعبر سطوة الملوک و لا اشارت
 من علی الارض و لا حجبات العالمین فضل را

مشاهده کن مقامی رسیده که تو در محل خود ساکنی و حق
 در سخن عظمی مع بلا یای لا تخصی بذكر تو مشغول تا
 از عنایاتش محروم نمائی و از اطافش ممنوع نشوی
 و بعد از عرفان حق عظم امور استقامت بر امر اوست
 متسک بها و کن من الرکین هیچ عملی عظم ازین
 نبوده و نیست اوست سلطان اعمال و ربک
 العلی العظیم و آنچه از اعمال خواسته بودید در مثل
 این الواح ذکر آن جائز نیست لاجل ضعف و لکن اعمال
 و افعال حق مشهود و ظاهر چنانچه در جمیع کتب
 سماویة نازل و مستورا است مثل امانت و راستی
 و پاکي قلب در ذکر حق و بردباری و رضای با قضی شمر
 له و القاعة بما قدر له و الصبر فی البلايا بل اشکر
 فیها و التوکل علی فی کل الاحوال این امور از عظم
 اعمال و اسبق آن عند حق مذکور و دیگر مابقی احکام
 فروعیه در ظل آنچه مذکور شد بوده و خواهد بود

انشاء الله بانجاب ییرسد و ما نزل فی الالواح عال
 خواهند شد حال زیاده بر این ذکر آن جائز نیست و آنچه
 از احکام از موثقیق شنیده اید و یاد الواح الهیه
 مشاهده نموده اید عامل گردید تا مابقی آن فایز شوید
 باری روح قلب معسر فدا الله است و زغیت او هزار
 بایه بیفعل بایشاء و یحکم ما یرید و ثوب آن تقوی الله
 و بحال آن استقامت کذلک یسین الله لمن اراده
 ان یحیت من توجسه الیه لا اله الا هو الغفور الکریم الحکم
 الله رب العالمین جناب اخوی علیه بآینه
 تکمیر مینع از قبل مظلوم برسانید قل نغیب ما لک بما
 اقبلت الی قبله اعمالین قد قدر لکم اجر من فناء
 بلقاء و حضر لدی عرشه العظیم در این صورت
 رجوع بوطن حسن است که شاید از رجوع شما
 نجات جنبیه بر بعضی مرور نماید و انشاء الله بتایید
 حق تبلیغ امرش مؤید خواهند شد قلب که بحر

اعظم متصل شد البته از او انحصار جاریه بظهور
خواهد رسید نظر باضطراب این ارض و شقاوت
و غفلت اهل آن بر حسب ظاهر اذن رود ندایم
ولکن قد کتبنا لکم اجر الواردين قل الحمد لله

رب العالمین

بنام خداوند یکتا

ای کریم انشاء الله بغایت کریم در ظل سدره رب
العالمین تیرج باشی و بعضی وضعات منزله از شما
فضل فائز ذکر ت لدی العرش بوده و خواهد بود
و این از اعظم عنایات الهیه محسوب ای کریم
که خیمت را محکم کن که شاید نفوس ضعیفه از ذکر لک
بر تیه بحال حب و قدرت قبلت ظاهراً شوند بشانیکه
دنیا و ماینها آن نفوس را از حق منع نماید کل
با خلاق الهیه در این ایام نورانیته ظاهر شوند
ای کریم باده روحانیته مستویه آماده و ساقی جیده

موجود و لکن کثیر بر تیه ممنوع و محروم مشاهده
میشوند حتی بحال ظهور ظاهر و خلق در نهایت
اشتیاق مشتاق مع ذلک عشاق از معشوق
محروم و در تیه سراق در احتراق لذا بایدی ناصح
و معلم لازم دارند تا بدانند که سبب منع چیست
و علت بعد چه بعضی از عباد بتعلیم محتاج نیستند
ایشان بمنزله عیون مشاهده میشوند و عین را
دیدن نباید آموخت و همچنین گوش نشنیدن
چنینکه با عانت روح مستوح شد خود مشاهده
میسنماید و لکن در کل احیان باید بطلعت رحمن بنایه
برد که مباد در مد و یا علت اخیری حادث شود و
حایل گردد ایشانند عبادی که بعد از ارتقاع
نذا باقی اعلی توجه نموده اند و بشانی مستقیمند که
احدی قادر بر انحراف آن نفوس مطمئنه از شطر
احدی نیست از سببیل بیان رحمن در کل احیان

نوشین و میباشند و بکلمات الهیه مانوس و شتاقند
 و مادون این نفوس بمواعظ حسنه و نصایح
 شفقتانه محتاج لذا باید اجبای الهی بحکمت و بیان
 برای این خیر اقدام کنند بعضی را با قوال و بعضی را
 با افعال و اعمال و بعضی را با خلاق بستیلغ نمایند
 و بشر احدیه گشاند اعمال حسنه و اخلاق و حیات
 بنفسها مبلغ امرند بعضی از این محزون نباشند
 که عالم نیستند و کسب علوم ظاهره ننموده اند
 ملاحظه در زمان رسول نما که بعد از ظهور آن نبی عظیم
 جمیع علماء و ابناء و حکماء از آن شریعه عرفان رحمن
 محروم ماندند و ابوذر که راعی عنتم بود بجزد اقبال غیبی
 متعال بجز حکمت و بیان از قلب و لسانش جاری
 و حال جیمع علماء را نزد ذکرش خاضع مشاهده
 میسنائی و حال آنکه در اول امر احدی باو اعتنا
 نداشته تعالی استمد ذوالفضل العظیم انه هو بحاکم

علی ما اراد و انه هو لهقت را القدر لذا هر یک
 از اجبای الهی که بافق باقی فی الحقیقه اقبال نمود
 باو افاضه میشود آنچه سبب هدایت برتیه باشد
 بکوی اجبای من شما اطنای معنوی بوده و بسته
 باید بحول و قوه الهیه بدریاق اسم عظیم امراض باین
 امم و مردم عیسون اهل عالم را مداوا نمایند و شف
 بخشید تا کل بشاطی بجز عنتم در ایام ما نک قدم توجه
 نمایند و باید کل بتمیصن مانت و رد آء دیانت
 و شعار صدق و راستی ظاهر و باطن خود را بر حق
 نمایند تا سبب علو امر و تربیت خلق گردد این ظهور
 از برای اجرای حدودات ظاهره نیامده چنانچه
 در بیان از تلم رحمن جاری بلکه لاجل ظهورات
 کمالیه در نفس انسانیه و ارتقاء اروا هم ال
 المقامات الباقیه و ما یصدق عقولهم ظاهر و مشرق شده
 تا آنکه کل فوق ملک و ملکوت مشی نمایند لعسک

لو اخرج الحجاب في هذا المقام لتطير الارواح الى
 ساحة ربك فالق الاصباح ولكن چون بگفت
 اعز نمودیم لذا بعضی از مقامات را استورد اشتیم
 تا جذب مختار زمام اختیار را اخذ ننمایند و کل
 با آداب ظاهره مابین برتیه مشی نمایند و سبب
 هدایت ناس شوند بعضی عقول شاید که بعضی
 حدودات مذکوره در کتب الهیه را لاجل عدم طهارت
 بر مصالح مکنونه در آن تصدیق ننمایند و لکن آنچه
 از قلم قدم در این ظهور عظم در اجتماع و اتحاد
 و اخلاق و آداب و اشتغال باینستفیع به التا
 جاری شده احدی انکار ننموده و نینماید مگر آنکه
 بالمره اذ عقل محروم باشد اگر اجزای الهی بطراز
 امانت و صدق و راستی مزین نباشند ضرب
 بخود آن نفوس و جمیع ناس راجع اولاً آن نفوس
 ابداً محل امانت کلمه الهیه و اسرار مکنونه ربانیه

نخواهند شد و ثانی سبب ضلالت و اعراض
 ناس بوده و خواهند بود و عن و رآخشا
 قهر الله و غضبه و عذاب الله و سخطه ای کریم
 مذای رحمانی را از قلم روحانی بلسان پارسی
 بشنودیم ای انی بجز بیک الی مقام لا تری فی
 الملک الا تجلیات هذا الامر الذی اشرق من
 افق الطاف ربک لعظیم حکیم اگر جمیع بر حجبا
 مانعه را خرق نمایند و صریقلم اعلی را که در بقعه
 نور ابا ذن مالک سهام تفع است اصفا کنند
 کل بجان بشر رحمن توجه نمایند قد منعتهم امر انهم
 و هم الیوم منصفون ای کریم شمس کلمه الهیه
 که از مشرق اراده مشرق و طالع شد هر صاب
 بصری ادراک مینماید و آن کلمه مثنای شمس ظاهر
 روشن و مضی است مابین کلمات عالمین الیوم
 یومی نیست که قلم اعلی باین اذکار مشغول شود

ينسبني لكل نفس في هذا اليوم اذا سمع النداء من
 الافق الاعلى يدع الوري عن ورائه يقوم بحول الله
 مقبلاً الى موله ويقول بسبيك يا محبوب من في
 السموات والارضين لسان حمن درر وضمه
 بيان باينكلمه مبارکه ناطق ميفرمايد لا زال ذکر
 آن نيز اعظم لا اله الا انا ان يا خلقي آياي فاعبدوا
 بوده وخواهد بود و آنچه در ان مقام از قلم مبدع اسما
 و صفات جاری شده نظر بر حمت سابقه بوده
 که جمیع ممکنات را احاطه نموده که شاید اهل امکان
 از کون و حیوان که از زمین رحمت حمن جاریست
 محروم مانند آنکه لهو لغفور الرحیم بعد از کان
 غنیمتاً عن لعالمین بعضی از اهل فراقان و
 بیان که در عقبه و قوف و یا عقبه ارباب و امثال
 آن توقف نموده اند این نظر بر توهمات است که از قبل
 باین قوم بوده بگوای عباد امر و زور زیت که باید

خرق تسبیح احجاب نمایند و جمیع او را محو کنید
 و بحال اقبال بافق بحال قسماً توجیه نمایند چه که
 بسیل جل بابا کتبت ایدی الظالمین ممنوع شد
 و با مری جز با طهر من الظهور ناظر نباشید چه
 که باین ناس کلمات موهومه لا تعنی بسیار و
 همان موهومات بعضی از اهل بیاز از نیر حمن که
 از افق امکان طالع شده ممنوع نموده و محروم
 ساخته و آن نفوس بغایت بی درایت و عقل
 مشاهده میشوند بگوای کما شتکان وادی ضلالت
 که ام یک از موهومات محققه نزد شما صدق بوده
 و راجحه صدق از او است تمام نموده اید لا نفسی بحق
 کلها رجعت الی حق انتم الموهومه و بقی الامر للمیتین
 القیوم هزار سنه او ازید نفس موهوم میرا در شهر موهوم
 با جمعی از نساء و اولاد مسترداده بودید و بان
 او نام معکف تفکر نما که در آن الف سینه چه متمتک

بودند فوالذی نطفنی با بحق قلم شرم مینماید از ذکر
 آن نفوس موهوره محسبه آنچه در ذکر آن نیز عظم
 یعنی قائم مابین آنقوم بوده حسرتی از آن تحقق
 نداشته و عند الله مذکور نبوده چنانچه بعد از ظهور
 بر کل معلوم و مبرهن شد این یکی از موهورات
 آن نفوس بوده بعد از آنکه قدرت الهی خرق
 حجاب نمود بعضی مطلع شدند و همچنین موهورات
 دیگر که مابین آنقوم است و تا حال خرق نشده
 باید بجهان قسم مشاهده نمایند عسی الله ان یخفیها
 لربنا صد رمرد و قلب سیر باید مقدسنا عن
 کل الاشارات و الکلمات بشطر امر توجه نماید
 بکوالیوم یوم ریب و ارتیاب نیت احر قوه
 بنا رکله ربکم العزیز الوهاب ای اجنای من
 آخر بصره انصاف مشاهده نماید انیظنوم
 در قم شعبان و در جمیع اعیان بلایانی بر او وارد

که احدی غیر الله مطلع نه و نفسش را انفاق نموده که
 شاید از افاق نقطع طالع شود تا ممالک ابدع
 و اختراع از شمار روشن و منیر گردد دست در خود را بداند
 و از اموراتی که سبب تبسیر امر شود مابین نامس
 احتراز نماید قل یا لیت عرفتم توجهات هذا البحر و ما
 ستر فیه من لئالی حکم ربکم العزیز الجمیم ای کرم
 اگر چه تعنیات قلم اعلی را انتهائیه و لکن بلین ذکر توجه
 نمودیم سبحانک اللهم العزیز الجمیم ای کرم الذی
 بهزلت امطار رحمتک و نظرت آیات قدرتک
 و طلعت شمس شیتک و احاطت رحمتک من منی
 ارضک و سماک ان تلبس الیه یختم امنوا الثواب
 الامانه و الا لقطع ثم اجذبهم الی المطلاع الذی
 منه اشرف شمس الاقناع لیظهرهم تقدیس امرک
 بین عبادک و تنزیه احکامک فی ملکک ای برب
 انت الغنی و هم لضعفاء لا تأخذهم باغصوا فاکرمهم

ثم اغفر لهم لا تخسملوا الله انتم في سبيلك ان غفلوا
 عن بعض او امرك ولكن سعو بقلوبهم وارجلهم ليك
 لا تنظر الى خطيئنا ثم فانظر الى الانوار التي اشرفت
 من افاق قلوبهم وابدانها التي وردت عليهم في سبيلك
 ثم ايقم بعد ذلك على ما يرتفع به اعلام امرك في
 بلادك ورايات عظمتك في ديارك انك انت المقدر
 على ما تشاء في قبضتك ملكوت الانشاء لا اله الا
 انت المتعالي المحي من اعظم ابي كريم وصاحب
 الهمزة الزبرجتي نفسى ذكرنا بيد و تلا و كعبتك
 شايد با اراد الله عال شود ذكر من قبلي من معك من كل امة
 و ذكروا لك محمد يا ربى العزيز الغفور

با سیر در بیت یکتا

ای پر عزم حمد کن خدا را که این نسبت کبری قطع شد
 و سبقت گرفت از جمیع ذوی الهت بر بی تا آنکه در سحران عظم
 بزیارت جمال قدم فائز شدی این فضل را عنایت شمار

چه که با و معادله میکند آنچه در آسمان و زمین
 خلق شده بحول و قوه رحمانی و اذن و اجازة
 الهی بوطن راجع شو و بگذرد دست ذاکر با بش
 باید بشانی رفقا رنمائی که رانجه تسمیص مختار را
 جمیع اهل دیار از تو بیا بند نسبت خود را حفظ کن
 و در وعاء توکل و انقطاع و صدق و صفا منقو
 دار بسجایای الهیة ما بین برتیه ظاهر شو تا جمیع
 ناس از تو مشاهده نمایند آنچه را که لدی الحق
 محبوبست از دنیا و امورات محدثه در آن مخزون
 مباش چه که باقی نبوده و نخواهد بود و ما هو القاتل
 لا یلتفت الیه عباد مکرمون بسا از اهل عزت که
 آتی بذلت مبتلا شدند و بسی از صابجان
 غنا که بفقر راجع گشتند پس امری طلب کن که
 عزت او را ذلت از پی نباشد و غنای او را
 فقر ادراک ننماید عسری آیه هو ائمتک ما بسی

والتشبهت بذي القعدة المير اجاي حق تاز
 ذوی الهت سربى و دون آن کلرا از قبل این مسجون
 تجیر برسان و اگر جناب اسم معروف را ملاقات
 نمودی تجیر برسان قل لم منعت عن الذی فدی
 فی سبیل اللہ الاعلی بار و احکم و قرت بعین
 المقربین چه شده شمارا که بحال خوف و اضطراب
 مشاهده میشود تفکر در حالت نفسی ناکه بروج
 القدس امر مبعوث شد و فرداً او احداً بلوح الهی
 بمقر معهود توجه نمود و بحال قدرت و اطمینان
 رسالات رحمن را تسلیع نمود و ابداً سطوت
 و غضب او را مضطرب ننمود بل تخاف من فضلك
 او عما عندک استمع ندانی من شطر البلاء و لا تمنع
 نفسك عما قدر فی ملکوت البقاء ابتل بحکاک
 الی الله و لا تخف من الذین ظلموا و لو ترید ابقاء
 نفسك فاسأل الله ربک انه یحفظک لو تمون

فی قطب البحر او فی اودیة النار او فی منم التمساح او بین
 سیوف الظالمین تانده اتحی لا تحزن و رقة الآ بعد
 اذنه و لا تمر الایح الآ بارادته و لا تمنع من نفس الآ
 بده و دع الا و هام و تنسک برکت العزیز العظام
 انا نضحاک خالصاً لوجه ربک لانا لا نحب ان
 یقطع جبل نسبتک الی الله لعن ربنا حکیم و اذکر
 اذ کنت فی السجن و نصرک الله بالحق و حفظک بحمود
 الغیب و الشهادة الی ان اخرجک بسلاطیه جبرک
 من المضرجین انا کنا معک فی السجن و وجدناک
 رائحة الاقبال علی قدر لذلنا نجتنا کما نجتنا
 من اردنا اذ کان بین یدی العنافلین فکر فیما
 القینا علیک لعنک تنسبه بذكری و تذر فضل
 ربک بین العباد انه لهو العظیم الخیر کن علی شأن
 لا یثقلک المال عن المال لا الاسباب عن
 مسبب الاسباب استمع قول من یحکک یرید

لك ما اراد لنفسه ضع الدنيا كلها وخذ ما او تبت
 من لدن مقتدر قدير هل ضيبت بالحياة الفانية
 وتركت الحياة الباقية لعسرى هذا لا ينبغي لك
 لو كنت من لعاريين في اليت فديت في حنتيم
 مرة بعد مرة وصبغ كل آن كل ارض بدمي في سبيل الله
 ربك ورتب العالمين آخره تفكر نمي سنايد ايام
 كذبت وعمر بانهما رسيد حال خود انصاف ده
 در آخر ايام انسان در فراس بر حمت امراض و شدت
 اوجاع جان بد بهتر است يا انك آن چند بومي كه
 از عمر باقی مانده در سبيل الهی فدا نمايد قسم بحال قدم
 الاول خسران والاخر روح ورجان زهبي حست
 و ندامت كه نفس انساني چند نفسي كه از جان عاريتي
 باقی مانده در ره دوست فدا نمايد و در فراس غفلت
 بعد از آشاميدن دو ايامي كه و نه تنه رديه تسليم نمايد
 فاصدقني اتي الامرين احق قل الكلمة الاولى ورتبى الاعلى

و مالک العرش والرئی مقصود انکه اجای حق نباید
 مضطرب و خائف باشند بلکه باید شهادت را
 در سبیل دو فرسخ عظیم شمرند اگر واقع شود نه انکه خود را
 در مهالک اندازند چه که در این ظهور کل حکمت مأمورند
 بشوند ای مظلوم را که در منتهای شدت و بلا
 و هموم و غموم ترا بختی بخواند از عالم و عالمیان ^{منقطع}
 شود و ظل حمتش مأوی گیر ثم اعلم بان حضرت تلقاء الوجه
 احد و ادعی با تهره ان و قال انک قلت يا نا لا ارسل
 اليك لو حاس من بعد اذ ابكت عين شفقتي لنفسك
 فوالذي انطقني ثناء نفسي بين الارض و السماء لو وجد
 عرف لتيمص و قرأت لو حاس من الواح ربك التي
 ارسلناها اليك لغدت بنفسك و ما عندك الكلمة منها
 و ضيبت بان تقتل في كل حين الف مرة و لا ينقطع
 عنك عرف تيمص القدم و نعمة الله التي تر من شطر
 اسمه الا عظم لم ادرب اتي شيء منعت عن هذا افضل

الاكرم و ثركت بين لظنون والاوام تدارك
 يا اخی ما فات عنك و قبل الی قبله العالمین
 و قل اقبلت بكلی الیک یا فاطر السموات و الارضین
 فاعف عتی ما عففت فی جنبك انك انت
 مولی العالمین ایاك ان تمنعك الحجة عن مالك
 البریة دع الهوی و تمسك برئك لا الهی الا هو الاك
 و كان الله علی ما اقول شهیدا و دیگر اهل مشرت
 هر که را مقبل الی الله دیدی من قبل الله ذاکر شو و بگو
 محزون مباشید از آنچه بر شما وارد شده چه که
 بر جمال قدم عظیم از آن وارد و حال در بطن عظیم
 ساکن و بشانی امر شدید است که باب خروج و
 دخول آمد و دهنده اند و لکن در کمال روح و بر جان
 بزرگ رحمن مشغولیم محزون مباشید از آنچه بتاریخ
 زود است که جسیع من علی الارض بزرگ شما ذاکر
 شوند اجر هیچ نفسی ضایع نشده و نخواهد شد آنچه

از زخارف دنیوی در سببش از شما اخذ شد البته
 در دنیا عطا خواهد فرمود و در عفتی مقاماتی که گریزی
 از آنها برای اهل ارض ظاهر و هویدا شود نفس
 خود را در سبیل دوست فدایمانند رجای آنکه بان
 متفرق می فائز گردند بشنود و صیتت جمال قدم را که
 از شتر سجن عظیم شما راند میهنر باید بخی و طغنی را
 بگذارد و بتقوی متمسک شود نفوس خود را از
 اعمال شیطانیه معذتس نماید و بطراز الهیه
 دارد فساد و نزاع شان اهل حق نبود و نخواهد بود
 از اعمال شینعه اجتناب نماید و در مسالك
 تقدیس و تسیم و رضا ساک شود جهد نماید
 تا صفات و اخلاق الهیه از شما ظاهر شود و
 بحال استغنا و سکون مابین بریه مشی نماید
 و با بحال عدل و انصاف با یکدیگر معامله کنند
 خیانت را با بامانت و عیبست را بتزکیه نفس و ظلم را

بعدل و غفلت را بذکر تبدیل نمایند اینست نصیح حاکم
 که از فم بیان مشیت ربانی ظاهر شده سعی نمایند
 که بلکه با عانت الهیه آنچه در ملکوت تقدیر مقدر شده
 باعمال شنیعه تغییر نیابد و تبدیل نشود در کل احیان
 از مقصود عالیمان اهل و سائل باشید که شمارا
 از فضل و عنایت خود محروم نفرماید و در ظل شجره
 اثبات و سدره اسما و صفات منزل دهد و اسلام
 علیکم من لدی الله مولیکم القیم و الحمد لله العظیم

یا علی اشکر الله بازین راسک با کلیل لثناء
 فی ایام ربک مالک الاسماء و سیکلک بطراز خدمت
 فی الامکان قد عرفنا تو جهک الی بعض الجهات و جهک
 فی سبیل الله منزل الایات هدایه یعنی لک و لکل
 سبیل انقطع فی جبهه عثمان سوله ای علی در کل احوال
 در اتحاد قلوب و اجتماع هم بر شریعه امریه الهیه سعی

بلوغ مبذول دارید اگرچه فضل الله بطراز اخلاق مرتبی
 و لکن هر چه بر آن بفرستد آنی عند الله احب بوده تا کل
 باخلاق حسنه انجنا بسط و تاب توجه کنند و در کل
 احیان مراقب امر باشید چنانچه در الواح قبله از قلم
 امریه نازل شده مشاهده در فضل و عنایت و الطیف
 حق مناسبهاست که یکی از عباد که تو بان عارفی مع
 آنکه در سیر او و تبعه او بکلمات نالایقه و نفحات
 مستنه و شئونات نفسانیه مشغول بوده اند و حق بکل
 مطلع و محیط است فرمودیم و چون در ظاهر بایم
 و ذکر او ناطق تعرض نمودیم و در سنین معدودات
 از مطلع آیات الواح منبیه مخصوص او نازل و ارسال
 شد و در جمیع احوال نصیر کما و تلویحاً او را بمقام پاک
 که مقدس از شایبه نفس و هستی است دعوت نمودیم
 که شاید بمقامات عالیه مستنفع فائز شود لکن
 من فضل ربک و رحمته و عنایتی چه که دوست نداشته

ونداریم که نفسی از ما خلق له محروم ماند و از ما قدره
 بی نصیب گردد مع این عنایات متواتره و الطاف
 متتابعه کانه حق را غافل دانسته و سبب این شرح بود
 قل روحی و نفسی لک الفداء ما یشتر العالین
 ای علی مشاهده در امر رسول الله فنا که اول مرد کمال
 ترقی و استعلاء بوده و بعد توقف نموده یکی از سببها
 مانعه آنکه نفسی برخاستند و بدعوی اینکه ما اهل
 باطنیم ناس بیچاره را از شریعه الهیه و مکام عزت زبانه
 ممنوع نمودند قل تانته کل ظاهرا علی من باطنکم
 و کل قسرا نور من لبکم قدرک المخلصون بواطنکم کما ترک
 العظام للکلاب این ایام احکام الهیه از مشرق بیا
 ربانیه مشرق انشاء الله از بعد ارسال میشود و این
 دوایه مبارکه در آن لوح امع اقدس نازل من اناس
 من یقعد صف النعال طلبا لصدرا بجلال قل من
 انت یا ایها الغافل لغتار و منهم من یدعی لباطن

و باطن الباطن قل یا ایها الکذاب تانته ما عندک
 ان من القشور ترکناها لکم کما سترک العظام للکلاب
 ملاحظه نمایند هر نفسی از نفوس موهومه که یافت
 شد خلیجی از بحر عظم خارج نمود و بتوهمات نفسانیه
 و شغوبات هواییه تمام مکر و خدعه قیام کرد و فرقه
 اسلام را منفسر ق ساخت قل یا ایها الموهوم
 ان الباطن و باطن الباطن و الباطن الذی
 جعله الله مقدسا عن الباطن و لظا هرالی مالا
 نهائیه لها یطوف حول هذا الظاهر الذی ینطق
 بالحق فی قطب العالم قد ظهر الاسم الاعظم و مالک
 الامم و سلطان القدم لیس لاحد مفرو و لا مستقر
 الا لمن تمسک بهذه العموده النوراء الی سبب
 اشرفت الارض و استماء و لاح العرش و الی
 و اضواء ملکوت الاسماء و انار الافیق الاعلی تقوا
 یا قوم و لا تشبعوا هوآء الذین اتبعوا الهوی و لا

او نام الذين قاموا على المكر في ملكوت الانشاء توجبوا
 بوجوه بيضاء و غرر عن آراء الى مطلع آيات ربكم مالك
 الاخرة و الاولى كذلك قضى الامر في اللوح الذي
 جعله الله امم الالواح و مصباح الفلاح بين السموات
 و الارضين اى على تفرق امتت بسبب و علت
 ضعف كل شده و لكن الناس اكثرهم لا يفقهون
 بعضى از ناس كه اذعائ شوق و جذب و شغف
 و انجذاب و امثال آن نموده و ميسمانند كاش
 بدار السلام ميرفتند در تيمه قادريه ملاحظه ميسنمودند
 و متنبه ميشدند اى على جمعى در آن محل موجود و مجتمع
 و نفسى الحكي كه مشاهده شده نفسى از آن نفوس زنده
 از اربع ساعات متصلاً خود را بجز و مدرو جدا ميزد
 كه بيم هلاكت بود بعد منضعاً بر ارض ميا فاد و مقدار
 دو ساعت بده اشعور نداشت و اين امور را از كرامات
 ميشنند ان التبرى منضم و سخن بر آرد ان ربك لهو

العليم الخبير يعلم خائنة الاعين و ما فى صدور الالهيين
 و همچنين جمعى هستند بر فاعلى معروفند آن نفوس بقول
 خود در آتش ميروند و در احيان جذبه سيف بر يد بگر
 ميزند بشاينكه ناظر چنين كجاست ميكنند كه اعضاى خود را
 قطع نموده اند كل ذلك حيل و مكر و خدع من عند
 انفسهم الا انهم من الاخيرين جمع اين امور بر آى
 العين مشاهده شده و اكثرى از ناس ديده اند
 بسيار محبوبست كه يكى از آن نفوس موهوميه بان
 ارض توجه نمايد و تكاياى مذكوره و ما يحدث فيهما
 مشاهده كند كه شايد بخطرات نفسانيته و توهمات
 نفس خادعه از شرط احديه و مالك بر تيمه ممنوع
 نشود اى على جمعى در جزا برهند بوده و هستند
 كه خود را از اكل و شرب منع نموده اند و با و جمل
 انس گرفته اند و ليالى و ايام بر رياضات شاقه
 مشغولند و با ذكار ناطق مع ذلك احدى از آن

نفوس عند الله مذکوره با اینکه خود را از اقطاب
 و اوتاد و افراد ارض میسرند الیوم رد آء افعال و
 اکیل افعال ذکر اسم اعظم در ظاهر و باطن بوده ان
 الکلیه بها فضل بین کل حذب و نف کل جبل و سقط
 کل نجم و کف کل شمس و خسف کل قمر و انظر کل
 سماء و انشق کل ارض و غیض کل سجر و ارتعد کل قشر
 و انقع کل جذع و اضطرب کل مضرب و ارتعش کل
 بطح الامن شاء ربک المقدر لتدیر من اقربا
 اقره الله و اعترف بما اعترفه الله ان من اهل البهائم فی
 ملکوت الانشاء کذلک نزل من افق الوحی امر ربک لہرم
 العزیز بحکم اگر چه لایق نہ کہ قلم اعلیٰ باین بیانات
 مشغول شود و لکن نظر بفضل و سبقت رحمت علم
 رحمن بامثال این بیان ناطق است این الاقویاء و
 این مظاہر الاستقامتہ فی ملکوت الانشاء و این
 مطالع الاقدار فی جبروت الانفطاع ای علی

تعال صبح اقدار خرق استار نموده ان ربک
 لہو استار از خدا بطلب کہ آن نفوس را باستقامت
 تمام منتطعین عن سونہ بر امر مالک امام و سلطان آییم بہ
 و راسخ فرماید لعسری بذلک ترفع اذکار ہم و تشبہ
 اسمائهم و تحقق مقاماتہم و تفتح علی وجوہہم ابواب عرق
 الذی کان اصل الامر و مبدئہ و اسس المقام و سلطان
 طوبی لمن بند الدنیا و ما یدکر فحیبا و توجہ بالقلب للانوار
 الی منظر ربہ المتعالی المقدر لعسری العظیم زحمتشما
 بسیار است حمل کما حمل فوقہما ہذا القلب الارق لادق
 الاشفق لطیف البدیع المسیر چه کہ باید نامس را
 بحکمت چنانچہ در کل الوح بیان امر شدہ از او ہامات
 نفیہ و شئونات غیر مرضیہ نبصیح بالغہ و حکم
 ربانیہ مقدس نماید و بشر اقدس کشاید اول
 امر و اعظم آن استقامت بر امر بودہ انشاء اللہ باید
 در کل احوال بخدمت مشغول باشید چنانچہ سبتید

انما البهائم عليك وعلى من اجبتك خالصا لله ربك

ورب

العالمين

یکی از اجزای الهی مکتوبی بجای محمد کریم خان نوشته
و در آن مکتوب سؤالات چندی نموده و از قراریکه استماع
شد خان مذکور از معانی غافل شده بالفاظ متشک
جسته و اعتراض نموده لیدحضرت بحق با عنده و لکن
غافل از اینکه تحقیق الله الحق بکلماته و یقطع دابر المشیرین
اول آن مکتوب باینکلمات مزین الحمد لله الذی کشف
الضلع عن وجه الاولیاء خان مذکور اعتراض نموده که
این عبارت غلط است و صاحب این مکتوب کو یا
بحرفی از علم و اصطلاحات قوم فایز شده چه که
قتل مخصوص رؤس نساء است با اعتراض
برالفاظ مشغول شده و غافل از اینکه خود از علم
و معلوم هر دو بی بهره مانده اصحاب الهی الیوم این
علمی را که او علم دانسته تنگ میداند علیکه محبوب

آن بوده که ناس را بحق هدایت کند بعد از آنکه نفسی
بآن فایز شد آن علم حجاب ابر بوده و خواهد بود و
اعتراضات او دیده شد مگر همین یک فقره که آنهم
شینه شد و آن فقره بمنظر ابر رسید لذرا منظر
امر در جواب اعتراض او این لوح ابدع اقدس هر
نازل که شاید ناس با مثال این اعتراضات
از مالک اسما و صفات محروم مانند و کلمه علیا
از کلمه سفلی تمیز دهند و بشرط الله العلی لا علی تو حبه
نمایند من ابتدای فلسفه و من اعرض ان الله غنی

بسم الله العظیم الحکیم

یا ایها المعروف بالعلم والقائم علی شفا حرة بجهلنا
بانک اعرضت عن الحق واعترضت علی احد من اجبانه
الذی ارسل الیک کتابا کریمیا لیهدیک الی الله ربک
ورب العالمین انک اعترضت علیه و اتبعته
البحا طین و بذک ضنیعت حرمتک بین عباد الله

لانا باعتراضك وجدناك على جبل عظيم ائتت
 ما اطلعت على قواعد القوم و صطلحاتهم ما اخلت
 روضة المعاني و البسيان و كنت من الغافلين
 و ما عرفت الفصاحة و البلاغة و لا الجاز و لا الكهيفة
 و لا التشبيه و لا الاستعارة لذا نلقى عليك ما تطلع
 به على جمالك و تكون من المنصفين ائتت لو سلكت
 سبل اهل الادب ما اعترضت عليه في لفظ القراع
 و لم تكن من المجادلين و كذلك اعترضت على
 كلمات الله في هذا الظهور البدع اما سمعت
 ذكر المقنع و هو المعروف بالمقنع الكندي و هو محمد
 بن خلف بن عمير بن منبر عان بن قيس بن اسود
 و كان من المعروفين انا لو زريان نذكر آباءه
 واحدا بعد واحد الى ان ننتهي الى البدع الاول
 لقد ربما علمتني رتي علوم الاولين و الاحسنين
 مع انا ما قرنا علومكم و الله على ذلك شهيد و عليم

و ائتت جبل الناس و جهنا و كما هم خلقا و اعداهم
 قواما فانظر في كتب القوم لتعرف و تكون من العاقرين
 و كان اذا اسفر اللثام عن وجهه اصابتة لعين
 فيمض لذل الايشي الا متقنا اي مغطنا وجهه كذلك
 نوكر في كتب العرب العرباء و الادباء و الفصحاء فانظر
 فيها لعل تكون من المطلعين و ائتت هو الذي يضرب
 به المشل في الجسمال كما يضرب بزرقاء اليمامة في حد
 البصر و با بن صسمع في سعة الرواية و كنت من
 العالمين و كذلك في طلب الثار بالجهل و الوفاء
 بالتمويل و جودة الرأي بقيس بن زهير و الجود بحاتم
 و الحكم بعن بن زائدة و الفصاحة بقيس بن صاعدة
 و الحكمة بليمان و كذلك في الخطبة سبحان و اهل نهر آ
 بعامر بن طفيل و الحذق باميس بن معوية بن القرعة
 و الحفظ بحاد هو لاء من مشاهير عرب الذين ترسل
 بهم الامثال طالع في الكتب لعل لا تدحض الحش بما

عندك وتكون من المتسببين وتوقن بان علماء الادب
استعملوا اللفظ القناع في الرجال كما ذكرناه لك ببيان
ظاهريين ثم اعلم بان القناع مخصوص بالنساء
ويسترن به رؤسهن ولكن استعمل في الرجال والوجه
مجازا ان كنت من لطلعين وكذلك اللثام مخصوص
بالمرأة يقال لثمت المرءة اي شدت اللثام على فمها
ثم استعمل في الرجال والوجه كما ذكر في الكتب الادبية
اسفر اللثام عن وجهه اي كشف النقاب اياك ان
تعرض بالكلمات على الذي خصعت الامات لوجهه
المشرق المنير خف عن الله الذي خلقك متواك
ولا تثمت الذين امنوا ونفقوا انفسهم واموطهم
في سبيل الله الملك العزيز القدير قل ما كان
مقصودنا فيما ارسلناه اليك الا بان يكون متذكرا
فيما فرطت في جنب الله وتخذ لنفسك اليه سبيلا
انا اردنا هدايتك وانك اردت ضرتنا واستهزئت

بنا كما استهزء قوم قبلك وهم اليوم في سفلى الجحيم
انك من الذين اذ نزل العسق فان من لدى الرحمن
قالوا ان هذا الا سا طير الاولين واعترضوا
على الكراية فانظر في الاتقان ثم في كتب اخرى
الرى وتعلم ما اعترضت به من قبل على محمد رسول الله
وخاتم النبيين انا عرفناك نفسك تعرفنا وتكون
على بصيرة من لدى البصير قل عند ربى خزائن علوم
وعلم الخلق جميعين ارفع راسك عن فراش
الغفلة لتشاهد ذكر الله الاعظم مستويا على عرش
الظهور كما استواء الماء على الواو تم عن بقدا الهوى
ثم اتبع ربك على الاعلى دع ما عندك وراكم وخذ
ما اناك من لدى الله العزيز الحكيم قل يا ايها الجاهل
انظر في كلمات الله ببصيرة لتجد من مقدسات عن اشارات
القوم وقواعدهم بعد ما كان عنده علوم العالمين
قل ان آيات الله لتنزل على قواعدكم وما عندكم

انها تحون مثل كل ما تكلم يا معشر المحججين قل لها
 نزلت من مقام لا يذكر فيه دونه وجعله الله مقدسا
 عن عرفان العالمين وكيفات وامثالها يا ايها
 المنكر البعيد انها نزلت على لسان القوم الاعلى
 قواعدك الجعولة يا ايها المعرض المريب انصف
 بانته لو توضع تدرة العالم في قلبك هل تقدر
 ان تقوم على امر عرض عليه الناس عن ربهم
 الملوك والسلاطين لا وربتي لا يقوم احد ولكن تستطيع
 نفس الامن اقامة الله مقام نفسه والله هو هذا
 وينطق في كل شان انه لا اله الا هو الواحد الصمد
 المتعبد له يا ايها الخبير لو يتكدر منك قلب احد من خدام
 اسطان في قل من ان تضطرب في الحين وانك
 لو تنكرني في ذلك يصدقني عباد الله المخلصون ومع
 ذلك تعرض على الذي اعرض عليه الدول في سنين
 معدودات وورد عليه مانح به الروح الاين الى ان

سخن في هذا التجن بعيد قل ان فتح ابصر ان لا
 علا وطه والشجر ينطق باسرار القدر هل ترى لنفسك
 من مفرات الله ليس لاحد مفرو ولا مستقر الا لمن توجه الى
 المنظر الاكبر هذا المقام الاطر الذي اشتهر ذكره بين
 العالمين قل تعرض البقتناع على الذي امن
 سلطان الابداع والاختراع والذي تعرض
 اليوم انه من هج رعاع عند الله فاطر السموات و
 الارضين قل يا ايها الغافل اسمع نغني الوراق
 على افان سدره لمنتهى ولا تكن من الجاهلين ان
 هذا هو الذي خبيركم به كاظم واحمد ومن قبهما
 التبتيتون والمرسلون اتق الله ولا تجادل باياته
 بعد انزالها انها نزلت لبطرة من جبروت الله بك
 ورب العالمين وانها تحه الله في كل الاعصار ولا
 يعاقب الا الذين هم قطعوا عما عندهم وتوجهوا
 الى هذا البقاء العظيم يا ايها البعيد لو ان ربك

ارحمن نظیر علی حدود انک لتنزل آیاته علی القاعدة
 التي انت عليها تبالی الله وقل سبحانک اللهم
 یا الهی انا الذی فرطت فی جنبک واعرضت علی
 ما نزل من عندک ثم اتبعت لهنس والهوی وغفلت
 عن ذکرک لعسی الاهی یا الهی لا تاخذنی بحسیراتی
 طهرنی عن العصبیان ثم ارسل علی من شطرهضنک
 روایح الغفران ثم قدر لی مقعد صدق عندک
 ثم احفنی بعبادک المخلصین یا الهی و محسبونی لا تخزنی
 عن نجات کلماتک لعلیا ولا من فوجاتک تیسک
 الاهی ثم ارضنی بما نزل من عندک و قد رمن
 لذنک انک فعال لما تشاء وانک انت الغفور
 الجواد المعطى الکریم اسمع قولی دع الاشارات
 لاهلها و طهر قلبک عن الکلمات التي تورث سواد
 الوجوه فی الدارين اطلع من خلف البحبات و
 الاشارات و توجه بوجه سیرالی مالک الاسماء

والصفات تجدهنک فی اعلى اقسام الذی انقطعت
 عنه اشارات المرسلین كذلك نصحت لعلتم الاعلى
 ان اقبلت لنفسک وان اعرضت فعلیها ان ربک
 الرحمن لغنی عما کان و عسما یكون و انه لهو الغنی احمده
 بلسان پارسی ذکر میشود که شاید عرف تیسر رحمانی را از
 کلمات منزله پارسیه ادراک نمائی و منقطعاً عن الاضطراب
 بشرط احدیه توجه کنی اگر چه هر طیری از کدس رحمت
 رحمانیه و حشر من حکم صمدانیه نصیب نبرده و قادر
 بر التقاط نه طیر بیان باید در هوا قدس رحمن طیران
 نماید و از ضرمنهای معانی قسمت برد تا قلوب افنده
 ناس بذکر این و آن مشغول از عرف روضه رضوان
 محروم بشنو نصیح این سبحون را و با زوی یقین بسند
 محکم منتیمن بنا کن شاید از با جوج نفس هوی محفوظمان
 و بعنایت خضر آیام بگو شربت فائز شوی و بنظر اکبر توجه
 نمائی دنیا را بقائی نه و طالبان آزا و فانی مشهود